

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

...صحبت کردیم و آن چه را که به نظر می‌رسید و خودمان از ارتباط با بزرگان دیده بودیم و حتی خود رفقا هم کم و بیش بی‌اطلاع نبودند از آن چه که برای ایشان نقل شده بوده از احوال بزرگان در (خصوص) ماه رمضان خب مطالبی عرض کردیم؛ ولی مطلب مثل این که یک مقداری ناتمام ماند و به نظر رسید که اگر بتوانیم تتمه آن را این جا خدمت رفقا بگوییم که وقتی مراجعت می‌کنیم همان تتمه مباحث دعای ابی حمزه را ما انشاءالله به حول و قوه خدا ادامه بدهیم.

در صحبت‌هایی که قبلاً لابد به سمعتان رسیده است صحبت از سبک گرفتن و سهل گرفتن در کیفیت غذا خوردن بود که در این جا مطالبی را از بزرگان نقل کردیم که آنها هدفشان از غذا خوردن چه بوده؟ آیا آنها هدف استقلالی داشتند یا این که هدف ایشان هدف استقلالی نبوده بلکه هدف، هدف آلی بوده و واسطه‌ای بوده برای مطالب دیگر و مسائل دیگر.

روایتی است از رسول خدا (شک دارم) که می‌فرمایند: المؤمن يأكل بشهوة أهله و المنافق يأكل بشهوة بطنه، مؤمن بخاطر اطرافیانش غذا می‌خورد، به خاطر افرادی که سر سفره هستند به غذا میل دارد و به خاطر همراهی با آنها مؤمن غذا می‌خورد ولی منافق به خاطر شکمش می‌خورد، کاری به اطرافیان ندارد که هستند، که نیستند، تنها هست یا نیست و می‌خواهد التذاذ داشته باشد از خوردن غذا. یکی از لذت‌های او در این دنیا غذاهای متلون و متنوع است. منافق این طور است.

خب حالا ما باید ببینیم که واقعا این طور است! یعنی ما در این دنیا مأموریم بر این که از غذاهای متنوع اجتناب کنیم و آن را به عهده کسان دیگر بسپاریم یا این که نه، این مسئله به شکل دیگری است.

من در آن شب، خیال می‌کنم دو مجلس قبل عرض کردم که بعضی‌ها نظرشان بر این است که اصلاً در این دنیا باید به سمت آن نعمت‌هایی که از نظر ردیع هستند و پایین هستند باید رفت. فرض کنید که می‌خواهید در میوه فروشی سیب سوا کنید باید حتماً سیب‌های خراب را بردارید؛ اگر سیب‌های خوب را بردارید از ایمان شما کم می‌شود. یا مثلاً فرض کنید که اگر می‌خواهید بروید یک ماشین بخرید یک ماشین لنگ بخرید که یک روز کاربرات آن از کار بیافتد، یک روز سیلندر آن، یک روز نمی‌دانم چرخش، یک روز دفرانسیل آن! هر روز یک چیز آن اگر یک ماشین تمیز یا نو و سالم باشد، این اصلاً بر خلاف تکلیف و بر خلاف سیره و دأب و دیدن و برخلاف سیره و مبانی است! و اصلاً در این زمینه افکارشان و سلیقه ایشان در این زمینه دور می‌زند که زاهد به آن کسی گفته

می‌شود که همیشه از آنچه که مورد توجه مردم است، آن فرد پایین‌تر را انتخاب کند؛ و شخص پایین‌تر و مصداق پایین‌تر و پست‌تر را انتخاب کند، و به این زاهد می‌گویند. و خب نسبت به این مسئله هم گاهی ممکن است شواهدی را ارائه کنند و مصادیق را ارائه کنند؛ و مثلاً فرض کنید که در سیره ائمه مطلب به این نحوه بوده یا اولیاء گاه‌گاهی نه حالا گاه‌گاهی، اغلب در این کیفیت زندگی آنها به این نحوه بوده، دوری کردن از تجملات و دوری کردن از نعمتها و امثال ذلک یا این که فرض کنید مثلاً دیده شده که به کلام مرحوم آقا در کتابشان ظاهراً در کتاب روح مجرد است که مرحوم قاضی که می‌رفتند گاهی اوقات چیزی بخرند، آن کاهویی را سوا می‌کردند که آن کاهو خیلی مرغوب نبوده و امثال ذلک یا افراد دیگر به طور کلی.

خب این قضیه می‌تواند یک شبهه‌ای را برای انسان به وجود بیاورد که نکند مسئله از این باب است؛ یعنی انسان به طور کلی دیدگاهش نسبت به امور دنیا و نسبت به زندگی و جریان زندگی به این نحو باشد که اصلاً دستور بر این است، حالا ما نمی‌گوییم آن قسمت حرام است ولی حداقل مورد رضای پروردگار نیست، این طور شاید مسئله تصور بشود.

درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام داریم که (در جلسه قبل ظاهراً به نظرم می‌رسد که گفتم) برای حضرت خیلی اتفاق می‌افتاد نظایر این که حضرت امساک می‌کردند، احتراز می‌کردند، فقری می‌آمد، به فقیر می‌دادند، خودشان استفاده نمی‌کردند. آن روایت را ظاهراً خواندم برایتان که راجع به این که حضرت دلشان مدتی جگر گوسفند می‌خواست و به امام حسن هم گفتند، یک سال از این قضیه گذشت، امام حسن هم فراموش کرده بودند، یا قضیه مثل فراموش کردن یوسف و امثال ذلک، دیگر در این جا اسراری هست، این وسط مسائلی هست، و الا درخواستی که یک پدر از فرزند بکند آن هم مثل امیرالمؤمنین، آن هم مثل امام حسن، دلیلی ندارد بر این که یک سال به فراموشی سپرده بشود؛ توجیهی خب نمی‌تواند داشته باشد. بله، خب اینها این طور به نظر می‌رسد ولی از آن طرف خب آیه قرآن هم داریم.

آیه قرآن داریم: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ^۱ پیغمبر به مردم بگو پس این زینتها و این طیباتی که ما برای مردم آماده کردیم، طیب یعنی هر چیز پاکیزه و منزه و منظم و قابل توجه و نعمت شسته رفته و قابل استفاده در قبال غیر طیب مثل آن اشیائی که مورد نفرت هستند از اشیائی که مردم به آنها میل ندارند، چیزهای پست و چیزهای مورد اکراه و همین طور

از نقطه نظر شرعی چیزهایی که مورد رضایت شارع است؛ چون ممکن است یک چیزی بسیار خوب و قابل توجه باشد ولی خب شرعاً مشکل داشته باشد. فرض کنید که بسیاری از این روابط، روابطی است که مورد توجه مردم ممکن است باشد ولیکن مورد رضای شارع نیست و حرام است و مثلاً اموال دزدی، ممکن است بالاخره آن دزد که می‌رود یک چیزی را می‌دزدد چیز خوبی را می‌دزدد، چیز آشغال را که نمی‌دزدد؛ می‌رود بالاخره؛ ولی آن حرام است، استفاده از آن حرام است. سرقت، غصب، کسی که می‌رود یک باغی را غصب می‌کند بالاخره چیزهای قابل توجه در این باغ هست که می‌رود غصب می‌کند، بی‌جهت که نمی‌رود ولی اینها حرام است.

نه، هم طیب از نقطه نظر حلیت و حرمت و هم از نقطه نظر مورد نفرت و مورد توجه مردم، از هر دو جهت خدا می‌گوید: چه کسی اینها را حرام کرده؟! ما این رزق‌ها را پس برای کی فرستادیم، آن درخت پرتقالی که ما این درخت را خلق کردیم، اگر در این درخت هزار تا پرتقال باشد، پرتقال‌های بزرگ هم دارد، پرتقال‌های کوچک هم دارد، پرتقال بزرگ، آن را شیطان خلق کرده و پرتقال کوچک را خدا خلق کرده یا نه، همه را یکی خلق کرده؟ آن کسی که کوچک را خلق می‌کند در آن شاخه بزرگش هم هست. چطور بزرگش برای ما حرام است، کوچکش را باید خورد؟ این چه حسابی است؟! هر دو متعلق به یک درخت است. هر دو را خدا خلق کرده و هر دو را خب باید استفاده کرد و بهره برد.

و من هم در آن مجلس عرض کردم که بزرگان، بنده آن قدری که در حضورشان بودم، آن ور نبود که به چیزهای پست بخواهند رو بیاورند. بله، وقتی که یک چیزی قیمت آن غیرعادی بود، به من می‌گفتند که تا وقتی که قیمت آن به حد معمول نرسیده، نخر! این بوده ولی نه این که حالا فرض کنید که خیار پلاسیده بخر بیاور، یا مثلاً سیب پلاسیده یا کرمو بخر! این حرفها نبوده.

یا نسبت به بزرگان مثل مرحوم آقای حداد ایشان هم می‌فرمودند: وقتی که می‌خواهی بروی بخری فلان نوع را بگیر. خودشان وقتی می‌رفتند بهترین نوع را می‌خریدند برای ما و برای خانه‌شان می‌آوردند، درست؟!!!

این جمع بین این مسائل به چه نحو است که از یک طرف خب ما می‌بینیم اینها نسبت به مأكول خودشان خیلی توجه نداشتند، نان خشک برمی‌داشتند می‌آوردند می‌گذاشتند سر سفره با سبزی، سبزی مانده، حتی سبزی که قابل استفاده نبود یا مثلاً حتی گاهی اوقات آن هم نبود.

شخصی نقل می‌کرد می‌گفت: من دیر وقت بود رفتم منزل آقای حداد. دیروقت بود، شب. ایشان رفتند نان خشک آوردند و آب نان خشک و آب ریختند، نانها را یکخرد تر شد. خودشان هم

مثل این که نخورده بودند یا خورده بودند به خاطر مهمان رعایت کرده بودند، ولی گفتند که بسم الله! نه عذرخواهی هم کردند که آقا ببخشید! ایشان اهل این حرفها نبودند که ببخشید آقا! نمی دانم ظروف آماده نیست، منزل مهیا نیست، اهل بیت خوابش برده، نمی دانم بله، بنده هم چرتش برده، نه، از این حرفها ایشان در کارشان نبود، هر چه در خانه بود می آوردند. اگر پلو بود، از شام مانده بود، می آوردند. اگر نبود، نان خشک بود، می آوردند و یک کلمه هم عذرخواهی نمی کردند، مطلقاً. نه عذرخواهی کنند که آقا کم است! نه اینکه قابل است آن چه که ما داریم قابل شما را ... و این حرفها.

چند شب پیش رفته بودیم یک جا منزل یکی از دوستان در یکی از شهرستانها، حالا اسمش را نمی بریم، بالاخره رفته بودیم. و عده ای بودیم تقریباً حدود هفت یا هشت یا ده نفری بودیم، و این بنده خدا خیلی محبت کرده بود، خیلی، خودش، عیالش، با عشق و با محبت، خیلی واقعاً دیگر آن چه که شرط محبت و لازمه آن هست دیگر در حال و هوای خودشان فراهم کرده بودند. بعد از غذا شروع کرد ایشان به عذرخواهی کردن، نمی دانم آقا اهل بیتمان آن طور، خلاصه سر حال نبود، و نمی دانم فرض کنید که بالاخره قابل شما را ندارد وفلان و این همچنین مسائل و تعارفاتی که متداول هست و اینها. خلاصه ایشان مطالبشان را فرمودند و بعد من گفتم:

خب این یک فرصتی پیش آمد که من یک مسئله ای را خدمت رفقا به عنوان یک برنامه سلوکی عرض کنم و یک دستورالعمل سلوکی عرض کنم و آن این است که ما نعمت خدا را چه می دانیم؟! آیا نعمت خدا فقط نان سنگک دو آتشی خشخاش دار و از این چیزها که می ریزند، کنجددار دو طرفه، خلاصه با طُمطُراق و فلان و این مثلاً در برنج، دم پخت زعفرانی، خلاصه دم سیاه و ته سیاه و سرسیاه، از این به اصطلاح که عطرش چه بشود و تیهو و قرقاول و اینها نعمت خدا است؟! فقط همین است! حالا اگر این نان سنگک خشک شد، این از نعمت خدا بودن ساقط می شود یا نه، همان است؟ نعمت، نعمت است دیگر! یا فرض کنید که اگر این برنج حالا برنج مثلاً آن مرغوب به آن کیفیت نبود، یک درجه پایین تر بود، این دیگر نعمت خدا نیست، از کجا آمده؟ پس این برنج از کجا آمده؟! این از هر جا آمده، از هوا هم بیاید، باز از ملک خدا که خارج نیست! حالا این نوعش نیست، این نوع است. درست؟!

چرا ما باید دو دیدگاه متفاوت داشته باشیم نسبت به نعمت های پروردگار؟! که یک نعمت را نعمت بدانیم و یک نعمت را نعوذ بالله، نعوذ بالله چه بگویم، نقمت بدانیم یا این که اصلاً مورد توجه قرار نگیرد. یعنی ما آن نعمت که برنج زعفرانی کذا و کذا آن قابلیت ما را دارد ولی اگر برنج فرض کنید که مرتبه پایین تر بود و به آن کیفیت نبود، آن برنج قابلیت ما را ندارد! این از کجاست؟! آیا این

دوئیت و شرک نیست؟! اگر نان، نان سنگک دو آتشه کذا باشد، این قابلیت ما را دارد! اما اگر همین نان خشک بشود، هیچ فرقی نکرده، فقط رطوبت آن گرفته شده، رطوبت آن که گرفته شود می‌گذارند آن را در جعبه، فردا که نمکی و فلان می‌خواهد بیاید، می‌دهند ببرد. دیگر کسی به آن توجه نمی‌کند. در حالی که خب این همان خاصیت را دارد، همان فایده را دارد، همان به اصطلاح خصوصیت را دارد. چرا ما اسم نعمت بر او نمی‌گذاریم اما بر این می‌گذاریم؟! این اختلاف دیدگاه از کجاست؟ این اختلاف مال کثرت است، مال دو دیدن است، مال دوئیت است، مال التذاذات نفس است، نه مال خود خصوصیت شیء خارج، شیء خارج که تفاوتی نمی‌کند، شیء خارج، شیء خارج است.

دهقان آمده زحمت کشیده زمین را آماده کرده، آبیاری کرده، نشاء کاشته، نمی‌داند آمده هرس کرده، چقدر کود داده، بلند کرده، اینها رسیده، از آن طرف خدا خورشیدش را امر کرده، ملائکه را امر کرده، که بیاید باران نازل کرده نور آمده، به زمین امر کرده که استعداد خود را ابراز کن! قابلیت خودت را اظهار کن! این را رشد بده بیاید بالا، این کارها همه انجام شده و این برنج درآمده! حالا برنج شکسته است، حالا نصفه است، حالا چون نصفه است من باید در سرش بزنم؟ چرا باید در سرش بزنیم. که این برنج، برنج نصفه است، ببخشید قابلیت شما را نداشته ببخشید دیگر نرفتم گونی کیسه برنج‌مان تمام شده بود، نرفته بودیم این برنج نصفه که مال آتش بود و این چیزها، این دفعه بیایید ما از خجالت شما در بیاییم! دیدید که گاهی اوقات مهمان می‌رود یک‌جایی یکی دو روز می‌ماند موقعی که خواستند بروند آن به صاحب خانه می‌گوید که انشاءالله شما بیایید ما از خجالت شما در بیاییم یعنی چه؟ یعنی ما آمدیم به شما زحمت دادیم الآن در این جا بدهکار شدیم، شما هم بیا آن جا به ما زحمت بده، تازه یر به یر بشویم، معنایش این است دیگر! از خجالتتون در بیاییم یعنی ما در این جا زحمت دادیم به شما، ببخشید آمدیم این جا خلاصه خوردیم و شما را به زحمت انداختیم، شما هم بیا آن جا دو روز به ما زحمت بده، بی حساب بشویم. غلط است، اصلاً نباید این حرف را زد! بله، بعدش شما تشریف بیاورید از دیدنتان خوشحال بشویم، از دیدن شما خلاصه منزل ما را تبرک کنید، هزار تا حرف می‌شود زد، هزار تا تعبیر می‌شود آورد، حتماً باید بگویید از خجالت شما در بیاییم!

من دیده‌ام حتی من دیده‌ام یک وقتی از نزدیکان ما حرفی زد! بابا این چه حرفی است؟! او که نفهمید ولی حالا تو دیگر نگو مثل این حرف، حرف صحیحی نیست، در فرهنگ اهل ادب این حرف زده نمی‌شود چون بالاخره توابعی دارد. این مسئله خب همین است. نعمت، نعمت است، تفاوتی ندارد.

گفتم: یک بار من ندیدم در عمرم در این دو سه سفرهایی که با مرحوم آقای حداد - رضوان الله علیه - بودیم در یک افرادی که من دیده بودم، گاهی اوقات غذاهایشان فرق می‌کرد، تفاوت داشت. یا افرادی که نقل می‌کنند، جریاناتی که نقل می‌کنند. خدا پیامرزد مرحوم پدر بزرگ ما قضایایی نقل می‌کرد نظیر این نان خشک و آب و فلان یا سبزی یا مثلاً دایی ما - حفظه الله - ایشان نقل می‌کرد که وقتی در کربلا رفتیم یک همچنین چیزهایی بود می‌گفتند مزه آن تا الان زیر دندان ما مانده درست!

یک بار نشده که ما از ایشان بشنویم، یک بار نشده از مرحوم پدرمان وقتی که مهمان می‌آید بگویند که آقا ببخشید لایق شما نبود! حالا انشاءالله این دفعه جبران می‌کنیم یا غذا مناسب نبود، وضعیت خوب نبود. بنده بارها و بارها در نظر دارم ایشان وقتی که می‌آمد از مسجد به منزل، گاهی اوقات با بعضی از رفقا می‌آمدند که در خیلی از اوقات، خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مرتضی رضوی - رحمه الله علیه و اعلی الله مقامه - بود که با ایشان، می‌آمدند و می‌آمدند ایشان و والدۀ ما خواب بود. خوابیده بود. دیروقت می‌آمدند، خیلی دیروقت، ما هم خوابیده بودیم. ایشان می‌رفتند در این آشپزخانه پنیر پیدا می‌کردند با نان، برمی‌داشتند می‌آوردند یا تخم مرغ بود، درست می‌کردند.

و یک بار خود مرحوم آقا سید مرتضی برای من نقل می‌کرد که یک دفعه ایشان نگفت آقا ببخشید! اصلاً این عبارتها در لسان اهل سلوک کفر است! کفر است! این چیزهایی که مردم، فرهنگی که مردم دارند این فرهنگ را که ما نباید داشته باشیم! فرهنگ ما باید فرهنگ توحیدی باشد! از یک دریچه بینیم بین این تخم مرغی که دارد درست می‌شود و بین آن غذایی که سه ساعت روی آن کار شده، یکی باید دید! منتهی آن موقع آدم وقت دارد، خب وقت می‌گذارد وقتی آدم در خانه وقت دارد، مهمان هم دعوت می‌کند، خب چکار می‌کند؟! وقت می‌گذارد دیگر! برنجش را سعی می‌کند خوشمزه‌تر درست کند، به ذائقه بهتر دریاید، این چیزها.

حالا اگر فرض کنید که بله یک وقت ممکن است برنج بسوزد، آن جا آدم عذرخواهی می‌کند، به نظر می‌رسد غذا را سوزانیدیم یا مثلاً این به نعمت خدا بر نمی‌گردد، به خرابی ما بر می‌گردد، به خودمان برگردد به نعمت خدا نزنیم قضیه را! عیب ندارد، اشکالی ندارد که مثلاً..... اما اگر بیاییم بگوییم تخم مرغ قابل شما نبود، خدا خب مرغ را درست کرده برای همین‌ها دیگر، تخم بدهد. وقتی که آقا از مسجد آمدند که دیدند که خبری نیست بروند سراغ مرغ بیچاره، کم‌کم زایمانی کرده و درد زایمانی کشیده و برای شما تخم گذاشته آن جا، آن وقت بردارید استفاده کنید. این روش روشی است که انسان را نسبت به خیلی از مسائل آماده می‌کند، فقط این مسئله به خورد و خوراک بر نمی‌گردد، به

خیلی از مسائل نفسانی برمی‌گردد که اگر انسان این یک تکه را درست کند در خیلی از مسائل تغییر پیدا خواهد شد. این مطلب، خلاصه ما از این مطالب شروع کردیم گفتن و یکدفعه آن آقای صاحب‌خانه از رفقا گفت: آقا اصلاً اینهایی که درست کردیم از سرتان هم زیاد بود، گفتم این جوری هم نه بابا! حالا در این که درست فهمیدی خوشحال شدم اما این گفت: بله، بله، از سرتان هم زیاد بود! گفتم: خب، خیلی خب، پس معلوم است مطلب را گرفتی دیگر! خب، بله، این اصل مطلب به این کیفیت است ولی راهش همین است. یعنی راه جمع بین این قضیه و بین آن قضیه این است که انسان در قبال نعمت خدا نباید یک طرف را نگاه کند، نباید چهره خود را به یک سمت بیاندازد، بلکه باید همه آن چه را که خدا در اختیار او قرار داده است از نعمت‌ها همه برای او باید یکسان باشد، همه باید یکسان باشد.

یک روز می‌رود می‌خواهد برای زن و بچه فرض کنید که میوه بخرد، نگاه می‌کند و می‌بیند که پول دارد و میوه خوب هم هست، خب میوه خوب بخرد! یک روز می‌بیند که نه پول به آن مقدار نمی‌رسد، خب برود میوه یک مقدار پایین‌تر بخرد. یا این که می‌بیند فرض کنید که میوه فروشی الآن این میوه را دارد، این میوه را دارد و بعد هم فرض کنید که حوصله ندارد برود یک مقداری دورتر، نگوید چون حالا میوه آن جوری نیست پس اصلاً نخرم، ببرم در خانه چه می‌گویند؟! با چه وضعی روبرو می‌شوم؟! نه، چه اشکال دارد که انسان یک روز میوه پایین‌تر به منزل ببرد یک روز میوه بهتر ببرد! هر دو جور آن را ببینند و هر دو جور آن را استفاده کنند و هر دو جور آن را مصرف کنند و هر دو را به یک کیفیت ببینند. این طور نباشد که اهل منزل همیشه یک قسم ببیند و اگر یک وقت در جایی به یک قسم دیگری برخورد کردند برای آنها صورت ناخوشایندی داشته باشد، تفاوت نباید بکند مسئله به این کیفیت.

این در اینجا مسئله، مسئله‌ای است که مورد توجه است لذا ما می‌بینیم که بزرگان همیشه به این کیفیت بوده‌اند. ائمه هم این جور بودند. اینطور نبوده، هر چه بوده می‌آوردند! یک روز چیز بهتر بوده، یک روز نه، پایین‌تر بوده، همان را می‌آوردند. این طور نبوده، این اصحابی که فرض کنید می‌رفتند منزل ائمه فرض کنید آن جا رطب است می‌گفتند: چه رطب عالی است! تعریف می‌کنند، گاهی اوقات می‌گفتند: نه، رطب، رطب متوسطی است! هر دو را امام می‌رفته در بازار یا خادمش را می‌فرستاده، آن بود آن را می‌گرفت، نبود آن یکی را می‌گرفت می‌آورد. این که حتماً به خادمش بگوید نه، حتماً برو آن جنس پایین‌تر را بگیر! نه، این حرفها نبوده. یا این که بگوید حتماً برو جنس بهتر اگر نبود نگیر، نه، این هم نبود. هر جور بود و به هر کیفیت بود به نعمت خدا به یک نظر نگاه می‌کردند.

حالا آن نعمت خدا در یک وقت آن طور مهیا می‌شود، یک وقت آن نعمت به این کیفیت مهیا می‌شود. این کلید حل بین دو نحوه دیدگاهی است که ما آنها را در زندگی بزرگان مشاهده می‌کنیم و از مطالب آنها هم ما می‌شنویم.

این که مرحوم قاضی می‌رفتند و کاهوی پلاسیده را سوا می‌کردند نه به خاطر این که از کاهوی غیر پلاسیده بدشان می‌آمد! نه، چون بخاطر رعایت آن شخص! و خودشان هم می‌فرمودند: چون این شخص، شخص فقیری است و افراد این را نمی‌گیرند، ما این را می‌گیریم که هم از خاصیت آن استفاده کنیم و هم این که یک پولی به او برسد و عزت نفس او هم محفوظ باشد. این به اصطلاح روش آنها بود.

همان آقای حدادی که نان خشک می‌آورد و آب، همان آقای حداد به من می‌فرمودند: وقتی می‌روی سیب بگیری، سیب سفید لبنانی بگیر که معطرتر است و بهتر است و لطافتش بیشتر است. همین را می‌گفتند. یعنی همان کسی که آن جور می‌آورد همان کس هم مثلاً آن طور می‌رود و این طور انجام می‌دهد. وقتی که با ایشان می‌رفتیم میوه سوا می‌کردیم، می‌دیدیم ایشان میوه‌های - البته یک وقت درهم بود - یعنی اصلاً سوایی بود ایشان سوا می‌کردند. یک وقتی نه، مثلاً فرض کنید که نه، شخص می‌گفت که همه یکی است. من خودم می‌دیدم که ایشان از یک راه خرید نمی‌کردند با این که آن قبول می‌کرد، به ایشان احترام می‌گذاشت که ایشان سوا می‌کند. ولی وقتی می‌دیدند که برای همه یکسان است ایشان از همان کنار می‌گرفت می‌آورد می‌ریخت در پاکت و می‌داد ایشان دست ما، می‌آوردیم. این طور نبود که حتماً آن بهتر باشد، همان روالی که آن روال متعارف است. در جایی که شخص می‌شد سوا کند، خب قیمتش طبعاً بالاتر بود و آن کمتر را به یک قیمت می‌داد. در جایی که نه درهم ریخته بود ولو این که به ایشان اجازه می‌داد ایشان انجام نمی‌دادند و به یک کیفیت برمی‌داشتند.

مرحوم آقا هم به ما همین را می‌فرمودند، می‌گفتند: وقتی می‌روید گوشت بخرید، نگوید گوشت بدون استخوان، نگیرید هیچ وقت! به ما ایشان می‌فرمودند: گوشت با استخوان بگیرید و مقدار چربی که باید باشد چون اگر شما این گوشت بدون استخوان بگیرید، آن استخوان را به یک بیچاره می‌دهد و سهم او را کم می‌کند، نه این که بخواهد چون اینها معمولاً افرادی هستند که حالا هر صنفی هم افراد مختلف دارد، ممکن است اجحاف بشود. علی کل حال ایشان می‌فرمودند که چرا باید فرض کنید که یک فردی می‌خواهد بیاید و این ندارد، فقط بیاید استخوان بگیرد! باید گوشت هم بگیرد. اگر شما گوشت را با استخوان گرفتی این به مقدار مساوی برای همه تقسیم می‌شود و همه به

یک مقدار می‌برند. هم از استخوان استفاده می‌کنند که باید باشد و هم از آن مقدار گوشت. لذا ما همیشه، الآن هم همین طور است! من وقتی که به بچه‌ها می‌گویم که گوشت بگیرند، می‌گویم گوشت بدون استخوان نگیرید! هر چه می‌خواهید بگیرید بگویید استخوان هم با آن باشد.

اینها چیزهایی است که به حسب ظاهر باید رعایت بشود و آن دیدگاهی که نسبت به مسئله تغذیه هست، آن به این نحو باید آن اصلاح بشود که برای سالک، برای سالک راه خدا و آن کسی که می‌خواهد به اصطلاح دیدگاه خودش را نسبت به مسائل، دیدگاهش را در دیدگاه توحیدی بخواند قرار بدهد، باید همه اشیاء را، همه را نعمت‌های الهی باید ببیند و تفاوتی نباید بگذارد بین آنها از نقطه نظر دیدگاه، از نقطه نظر خاصیت و مطلوبیت! خب فرق می‌کند، انسان خب یک میوه برایش ضرر دارد، نمی‌گیرد. یک میوه برایش خوب است، آن را می‌رود می‌گیرد. نه، صحبت در این نیست! از نقطه نظر دیدگاهی که در بعضی مورد رغبت هست و بعضی نیست.

صائم وقتی که روزه می‌گیرد، در صوم خودش و در طول روزه نباید ذهنش به این متوجه باشد که در افطار چه خواهد شد؟ آیا در افطار...، چون توجه به این مسئله در طول روز برای افطار آن حالت روزه را در او کمرنگ می‌کند، صائم در حال روزه توجه به هیچ چیز نباید داشته باشد! فقط باید به این توجه کند که در سر افطار هر چه آوردند! اما این که چه هست و فرض کنید که چه نوعی هست و چه خصوصیتی داشته باشد، این از مطالبی است که مورد نهی قرار گرفته که آن توجه انسان و آن اثری که باید بگذارد، آن اثر را از آن به اصطلاح مطلوبیت آن و از آن تأثیرش کم می‌کند و همینطور نسبت به موقع سحری، بله باید غذای خودش را جوری تأمین کند که بتواند نیازهای بدنش را تأمین کند و حالت نشاط برای او بیاورد و سستی و ضعف و اینها را نباید در او داشته باشد. از این نقطه نظر اشکال ندارد، مخصوصاً در در وقت سحر.

بله، این هم یکی از مطالبی بود که مرحوم آقا و همین طور بزرگان قبل از ماه مبارک این مطالب را می‌گفتند به افراد، تذکر می‌دادند.

یکی از مسائلی که نسبت به ماه رمضان بوده و الآن می‌بینیم که خب این کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، مسئله لحاظ شبهای ماه مبارک است، که شبهای ماه مبارک، خب اینها خیلی مهم است و اگر انسان می‌تواند غیر از حالا یکی دو ساعت یا یک ساعت و نیم یا دو ساعت اگر بتواند بقیه آن را بیدار باشد، بسیار بسیار خوب است! و جبران آن کمبود خواب را بعد از ظهر کند، یا که موقع، موقع خوبی است و شبهای ماه مبارک را انسان از دست ندهد و بسیاری از بزرگان که در احوالات آنها در کتب تراجم‌شان ما مطالعه می‌کنیم، درباره آنها می‌خوانیم که یا ماه رمضان را به کل از خانواده معتزل

بودند و جدا بودند، یا این که بیست شب دوم یا دیگر حداقل ده شب آخر مخصوصاً راجع به یکی از اینها مرحوم آقا درباره مرحوم قاضی می فرمودند که به این کیفیت بودند که آن ده شب آخر را کسی ایشان را نمی دید یا از ایشان اطلاع نداشت، حالا ما نمی گوئیم که افراد و رفقا اینها خب به این کیفیت باشند! خب در این مسئله تکلیفی نیست و دستوری هم نیست که از طرف مرحوم آقا هم به یک همچنین چیزی ما مأمور نشدیم ولی حداقل مطلب این است که در شبهای ماه رمضان خلاصه اگر انسان بیشتر در خود باشد، نصیب بیشتری می برد تا این که شب را به گفتن و صحبت و با این و با آن و این گونه مسائل بخواهد بگذراند و از آن نفحاتی که خصوص شبها است، این خودش را محروم کند.

البته برای هر کسی ممکن است یک تکلیفی خاصی بوده باشد و ما نمی توانیم نسبت به همه یک نظر داشته باشیم ولی آن چه که رسم بزرگان بوده به این کیفیت و به این نحو بوده نسبت به شبهای ماه مبارک.

خواندن دعای افتتاح بسیار بسیار خوب است و مناسب است یا مثلاً دعای ابو حمزه. مثلاً در جلسه دعای افتتاح خوانده می شد، خب خود رفقا در منزل مثلاً سه صفحه، چهار صفحه، دو صفحه، یک صفحه، بسته به حال خودشان از دعای ابی حمزه بخوانند، معانی آن را، خوب هم به معانی دقت کنند و متوجه باشند، متوجه معانی باشند! واقعاً عجیب است این دعاهاى ائمه علیهم السلام! این خیلی برای انسان کارساز و راهگشا است و خیلی انسان را از بعضی از ندانم کاریها بیرون می آورد، و از بعضی از اموری که انسان را غفلت می گیرد و غفلت هم امر عادی است! ما که معصوم نیستیم و ادعای عصمت هم زینده ما نیست! و ائمه ما را در این راه قرار می دهند و در این مسیر ما را قرار می دهند و هدایت می کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام یک وصیت نامه ای دارند که بسیار وصیت نامه مهمی است به امام حسن علیه السلام و در حاضرین در بازگشت از صفین، در جایی به نام حاضرین که لشگر اطراق کرده بود و مدتی در آن جا مانده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام در یک مجلسی که امام حسن علیه السلام و امام حسین و محمد بن حنفیه و اینها بودند به اتفاق بعضی از اصحاب، یک وصیت نامه ای را حضرت انشاء می کنند و آنها می نویسند:

وَمِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام)، چون امام حسن وصی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. این وصیت نامه، وصیت نامه ای است که اعجاز امیرالمؤمنین را نشان می دهد! یعنی واقعا در خط خط این وصیت نامه اگر کسی دقت کند مانند این است که با هر خطی یک پتک بر مغز خود و بر

انانیت‌های خود و با تفرعن‌های خود و با تعلقات خود می‌نوازد و می‌کوبد و آنها را خرد می‌کند و از بین می‌برد. خیلی عجیب است، راجع به مسائل مختلف، راجع به مسائل شخصی، راجع به مسائل اجتماعی، راجع به مسائل خانوادگی، راجع به مسائل خویشاوندی، در همه اینها امیرالمؤمنین می‌آید. واعجاز امیرالمؤمنین در این است که این وصیت‌نامه امروزه باید در میان مردم خوانده بشود و قرائت بشود و پیاده بشود. وصیت توضیح داده بشود، امروزه، همین امروزه این وصیت نامه وصیت نامه عجیبی است که مرحوم آقا هم در اول وصیت نامه‌شان دارند که من می‌خواستم یک وصیت نامه بنویسم ولی دیدم با توجه به وصیت نامه امیرالمؤمنین درحاضرین دیگر نوشتن وصیت‌نامه مایه شرمندگی است. این هم این وصیت نامه! لذا ایشان فرمودند: من اولاد خودم را، همه را توصیه می‌کنم به این که این وصیت نامه را بروند مطالعه کنند و به این وصیت نامه عمل کنند. اول وصیت‌نامه‌شان دارند این مسئله را و خودشان هم خیلی مایل بودند که این وصیت نامه ترجمه بشود و پخش بشود و حتی عبارتشان این است که در غدیریه بین همه منتشر شود! اگر خدا توفیق بدهد، احتمالش زیاد است که ما اگر خداوند توفیق بدهد، موفق بشویم این وصیت‌نامه را یک ترجمه سلیس بکنیم البته با بعضی تعلیقات که بعضی‌ها تعلیقات می‌خواهد، عبارات حضرت مقداری نیاز به توضیح دارد، و یک مقدمه زده بشود.

من خیال می‌کنم گرچه به ما فرصت دادند تا آخر ماه مبارک رمضان، و حد تعیین کردند، ولی خیال می‌کنم ما یک فرجه داریم تا عیدغدیر، لذا اگر تا شوال و... هم برسانیم برای شما مشکلی پیش نیاید.

این وصیت‌نامه را که وقتی نگاه می‌کنیم حضرت دارند می‌گویند که یا حسن! ولی حضرت دارند به تک تک افراد می‌گویند: ای حسن، ای حسین، ای زید، ای عمرو، ای تقی، ای مجید، ای سعید، ای فلان، به تمام افراد دارند می‌گویند که این مربوط به تو است. این مربوط به خانواده تو، است این مربوط به زندگی است، صحبت‌های ائمه صحبت به شخص نبوده، صحبت به اجتماع بوده، صحبت به تک تک افراد بوده، تک تک افرادی که می‌خواهند جا پا بگذارند، آنهایی که می‌خواهند نگذارند، جهنم! بلند شوند بروند. آنهایی که می‌گویند بعضی از این وصیت‌نامه مربوط به قسمت زنان است و با مسائل امروز نمی‌خواند و نمی‌دانم این چیزها جدید و... خب عمل نکنید! چرا این قدر داد و بیداد می‌کنید! به درک! بگذارید وضعیتان برسد به همان جایی که مال همه رسیده! خیلی داد و بیداد ندارد، آنهایی که می‌خواهند جا پای امیرالمؤمنین بگذارند، آنهایی که می‌خواهند در همین راه باشند، آنهایی که بعد از یک مدت نمی‌آیند پیش حضرت آقا گریه کنند و بگویند: غلط کردیم! هان! آنها

بیایند چکار کنند؟! بیایند به این وصیت‌نامه عمل کنند. آنهایی که بلند شوند بگویند: آی داد، آقا ما اشتباه کردیم، حرف شما را گوش ندادیم، حالا چکار کنیم؟ حالا چکار کنیم؟! گفتیم: نکنید، گفتیم: تماس نداشته باشید، کسی با شما تماس نگیرد! گفتیم یا نگفتیم به شما؟ چشمتان چهار تا، دندتان نرم، حالا بکشید که سزاوار هستید که به این منجلاب شما مبتلا شوید و فرو بروید، چرا؟ چون به این وصیت‌نامه عمل نمی‌کنید! عمل نمی‌کنید به این وصیت‌نامه! وقتی که این وصیت را امیرالمؤمنین می‌کند، مگر با کسی دشمنی دارد؟! مگر با کسی پدرکشتگی دارد؟! می‌گوید: بابا راه سعادت این است! می‌خواهی، بسم الله! نمی‌خواهی، خودت می‌دانی! خودت می‌دانی، راه سعادت این است! بفرما این راه، این هم چاه. خب هر کی می‌خواهد بسم الله! هر کسی هم نمی‌خواهد! نخواهد ما وصیت را کردیم و تکلیف خود را انجام دادیم. خداحافظ، رفتیم.

مرحوم آقا آن سال آخر چه گفتند؟ گفتند: ما به وظیفه خود انجام دادیم، خداحافظ، خداحافظ، تمام شد. و دیدیم که تمام شد، تمام شد. حالا بمانیم بزنیم در سرمان که ای داد، عجب آقای خوبی بود! ای داد، عجب آقای خوبی بود، الآن هم هست! الآن هم دستورات ایشان هست، الآن هم مبانی ایشان همه هست، خب باید عمل بشود دیگر! باید به این مطالب عمل بشود! باید وقتی که یک مطلبی گفته می‌شود، ترتیب اثر داده بشود! ترتیب اثر داده نشود، مشکلات پیش می‌آید. اینها مسائلی است که مال کیست؟! مال همه است. برای همه گفته شده.

ماه مبارک رمضان، این ماه مبارک رمضان ماهی است که خدا برای همه این در را باز کرده، برای همه؛ اگر کسی عمل کرد، خب رفته جلو و نتیجه می‌گیرد. و کسی اگر کوتاهی کرد، خب نتیجه این می‌شود که سهمش و نصیبش کمتر می‌شود.

خواندن دعای ابوحمزه ثمالی، این یک مسئله‌ای است که انسان را خُرد می‌کند، انسان را واقعاً خرد می‌کند! و واقعاً مسائلی را برای انسان روشن می‌کند! خیلی مسائل عجیبی در این دعای ابوحمزه است. امام سجّاد علیه‌السلام در این دعای ابی حمزه صاف پرونده همه ما را درآورده ریخته بیرون. شما این هستید. شما این هستید. اگر یک نظر به شما نشود، اگر مورد لطف خدا قرار نگیری، اگر از ناحیه خدا توفیق پیدا نکنی که همه توفیق‌ها را به حساب خودت می‌گذاری، اگر از ناحیه خدا به تو چشم گوشه‌ای داده نشد، تو ابن زیاد هستی، تو یزید هستی یزید هم مثل ما بود، ما هم مثل او؛ گلبول او با گلبول ما یکی بود، وزن او هم با وزن ما یکی بود فرقش این بود که او از رحمت خدا دور شده بود. حالا هر چه بود ما نمی‌دانیم، تقصیر خودش بود، تقصیر هر چه بوده، آن از رحمت خدا دور شده بود. ما تا آن حد نه تا آن حد نه، یکخرده خدا پیچ را شل کند، ما هم یزید هستیم. برمی‌داریم سر

مردم را عین مرغ می‌بریم، عین مرغ! آقا هیچ طوریمان هم نمی‌شود، هیچ طوریمان هم نمی‌شود، ککمان هم نمی‌گزد، افتخار هم می‌کنیم و انگار نه انگار که قضیه‌ای اتفاق افتاده! چرا این طور شده؟! بعد هم می‌رویم در هیئت امام حسین سینه می‌زنیم! حسینم و حسین. این همان یزید است آمده. آن مال ۱۴۰۰ سال پیش بوده، این مال الان است. آن ابن زیاد آن موقع بوده، این همان است. الان هم اگر بکشید، هر دو از نظر ترازو یک اندازه هستند با هفت یا هشت کیلو اختلاف. فرقی ندارد، همین هستند، تفاوتی ندارد. منتهی آن امام حسین را فلان کرد، الان هم همین قضیه اتفاق بیافتد، همین مسئله تکرار بشود، همین واقعه، خواهید دید که به دست چه کسانی اتفاق خواهد افتاد؟!

این قاسیان تاریخ، این جلادان تاریخ، این امثال فرعونها، نمرودها، این امثال فرض کنید که صدام‌ها و اینها کی بودند؟! اینها همین‌ها بودند! از اول که این طور نبودند، هی آمدند هی پرده روی پرده انداختند، هی قساوت روی قساوت آمدند انداختند، انداختند، تا به جایی رسیدند که ۴۰۰۰ نفر هم فرض کنید که جلوی آنها تیرباران می‌کردند ککشان هم نمی‌گزید، هان! سه هزار نفر اگر آنها با اعدام می‌کردند چیزی‌شان نبود، هیچ باکی‌شان نبود، خیلی آرام از قضیه می‌گذشتند و انگار نه انگار که اینها خانواده دارند، پدر دارند، مادر دارند! این مادرش....، جواب مادر این را که می‌خواهد بدهد، انگار نه انگار! خب این با آن ابن زیاد تفاوت می‌کند؟ با آن عمر سعد تفاوت می‌کند؟ یکی است، یکی است آقا جان! صاف، صریح، بی‌رودربایستی بگویید یکی است. آن منتهی هزار سال قبل بوده، این هزار سال بعد است. فقط این زمانه را بردارید! همین این در روز عاشورا اگر بود، همین این تیر در چله کمان می‌گذاشت و گلوی حضرت علی اصغر را نشانه می‌گرفت! همین این آقا و هزار دلیل هم می‌آورد بله، به این دلیل که این بر علیه خلیفه مسلمین قیام کرده، امنیت ملی را به خطر انداخته و خیانت کرده! باعث تشویش اذهان شده، باعث تشویش افراد شده، باید اعدام کرد و تمام شد. همان، هیچ تفاوتی نمی‌کند! درست؟!

این برای چیست؟! این برای این است که ما نیامدیم خودمان را با آن حقایق و با آن واقعیات تطبیق بدهیم، آن واقعیات را آوردیم دیگران را با آن محک بزنیم. ما خودمان را از این حقایق فاصله انداختیم، گفتیم این حرفهای امام سجّاد مال ما نیست انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا من آن کسی هستم که بر معاصی جلیله رشوه دادم! من که نیستم، پس این امام سجّاد این را برای کی می‌گوید؟ این را برای من نمی‌گوید که فرض کنید که برای مردم دیگر می‌گوید! من خودم کنار هستم، این که آمد می‌گوید: من کنار هستم، از الان خودش را در چاه انداخت، انداخت در چاه. والله العظیم قسم می‌خورم نسبت به خودم و قسم می‌خورم دیگر، قسم جلاله می‌خورم که

خلاصه قسم خلاف کفارہ دارد! والله و بالله العظیم خود من این فقره را کاملاً احساس می‌کنم، همین کلمات امام سجّاد را، همین تعبیر امام سجّاد را والله می‌بینم مخاطب امام سجّاد من هستم! والله قسم می‌خورم! قسم می‌خورم دیگر، شوخی ندارم، نیاز به تواضع و این حرفها نداریم. واقعاً می‌بینیم این امام سجّاد این دعای ابوحمزه را برای من گفته، حضرت برای من فرموده، مخاطب یعنی مصداق، مصداق این عبارات امام سجّاد، مصداق این کلمات، مصداقش خود من هستم! به کسی هم کاری ندارم! وقتی که من این را احساس می‌کنم، آن وقت چطور می‌توانم رفتار خودم را دیگر توجیه کنم؟ چطور می‌توانم کردار خودم را به یک نحوی جدا نگه دارم و از سایر افراد فاصله بگیرم، چطور ممکن است؟

من اگر رفقا در نظرشان باشد، سال گذشته نسبت به این که امام سجّاد - پارسال بود یا این که سال گذشته؛ پیرارسال بود نمی‌دانم - خب الان یکی از اشکالات جدی که هنوز کسی نتوانسته یک توجیه صحیحی برای آن پیدا کند این است که امام سجّاد چطور این حرفها را زده؟! حالا نه تنها امام سجّاد، غیر ائمه هم بودند، در دعاها فلان، حالا بخصوص امام سجّاد، همین امام سجّاد در مقام عصمت، در مقام عصمت مطلقه، عصمت مطلقه می‌دانی یعنی چه؟! عصمت مطلقه یعنی تصوّر مرجوح بر راجح در هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجودی ممکن نیست، نه در مرتبه ظاهر، نه در مرتبه مثال، نه در مرتبه ملکوت، نه در مرتبه معنا، نه در مرتبه سرّ، در هیچ مرتبه از مراتب وجودی تصوّر وجود، نه تنها وجود مرجوح، ترجیح مرجوح بر راجح بلکه تساوی الطرفین متصور نیست. این معنا، معنای عصمت مطلقه است. یعنی در هر نقطه تصرف امام، کردار امام، گفتار امام، فکر امام، تصوّر امام، در هر نقطه آن را که او انجام می‌دهد دارای رجحان است، رجحان ملزومه، یعنی رجحانی که سدّ ثغور شده و صرفاً فقط آن به قول فلاسفه آن حیات شرایط وجوب را کرده با سدّ ثغور احتمالات عدم، درست این معنا، معنای عصمت مطلقه است در امام سجّاد. چطور امام سجّاد این مطالب را می‌گوید، خب یک مشکله‌ای است!

من تا آن جایی که مطالعاتم اجازه می‌دهد ندیدم کسی این مسئله را حل کند. همه به عنوان حل کردنش توجیه کردند که این را برای مردم گفته‌اند، بابا امام سجّاد دارد اینها را می‌گوید و گریه می‌کند! خب گریه آن دیگر چیست؟ خب نمی‌توانیم این حرف را بزنیم که حضرت اینها را دارد در مقام عرضه به پروردگار می‌گوید؟! تنها هر شب این را می‌گفت یعنی چه؟! یعنی حضرت دویست سیصد نفر را جمع می‌کرد برای آنها دعای ابوحمزه بخواند؟ نه، حضرت می‌رفت در اتاق، اتاق تاریک، اتاق تنها، شبها این دعا را می‌خواند! هر شب هم این را می‌خواند، انا الذی عصیت جبار

السَّما خب کی حضرت سجاد عصیان کرده؟! انا الذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا من آن کسی هستم که بر جبّار آسمانها عصیان کردم، من آن کسی هستم که بر معاصی جلیله، معاصی بزرگ رشوه دادم، تا کارم جلو بیافتد! رفت به جای این که جنس از گمرک رد بشود، به آن مالیات نخورد، رشوه دادم، آن را وارد کردم. یا این که قاچاق وارد کردم، چی چی آزاد دادم! از این چیزها و چرت و پرتها. این کاری را که من دارم الآن می‌کنم، چطور ما می‌توانیم تصوّر کنیم که عملی را که یک فرد بی انضباط و بی‌نزاکت و بی‌فرهنگ و لات اجتماع انجام می‌دهد امام سجاد علیه‌السلام می‌گوید من این هستم چطور می‌شود تصوّر کرد؟ گفتن این دعا برای مردم، گفتن که درد را دوا نمی‌کند! بابا دعایی است که حضرت دارد این دعا را در پیشگاه خدا می‌خواند! هر شب هم دارد می‌خواند! تنها هم دارد می‌خواند! کسی نمی‌شنود، بعد هم گریه می‌کند، این چه حالی است؟! این همین است که امام دارد می‌گوید که خدایا این امامت را تو به من دادی، این عصمت را تو به من دادی، این عصمت را تو از من بگیری، من همین هستم که جبارالسَّما را عصیان می‌کنم! من همین هستم. حضرت سجاد می‌گوید: من با آن عمر سعد فرقی ندارم، هیچ تفاوتی ندارم، تو برداشتی من را امام کردی، او را نکردی! من نباید این اطاعتی که الآن انجام می‌دهم از خود بینم. به والله العظیم قسم به خود امام سجاد بگویم؛ به جدم! خودش است دیگر، امام سجاد جدّ ما است، به جدم قسم، به همین امام سجاد که حضرت یک نمازی را که می‌خواند، آن نماز را از خودش نمی‌دید، آن نماز را از او می‌دید، نماز را از بالا می‌دید، قرآن را که می‌خواند از بالا می‌دید، کار خیری را که به آن توفیق پیدا می‌کرد از بالا می‌دید، همه را از بالا می‌دید، خودش را نمی‌دید، وقتی خودش را نمی‌دید، آن وقت چکار می‌کرد؟ دیگر دعوا نداریم! ما کسی نیستیم! وقتی این حرفها شروع می‌شود که من یکی، تو هم یکی، من این کار را کردم تو این کار را کردی! خیلی خب، حالا وقتی که من اصلاً خودم را صفر دیدم و هیچ اثری را مترتب ندیدم بر کار خودم و هر چه را از من خوبی تراوش کرد همه را از فیض او دیدیم، خب این را دیگر کدام کفّه ترازو بگذارم؟! این طرف بگذاریم یا این طرف؟ هیچ کدام مال من نبوده، مال من نبوده، الآن من خودم گاهی اوقات می‌شود بعضی از همین نوشته جات خودم را من می‌آیم می‌خوانم، گاهی اوقات وقتی که می‌خوانم می‌گویم: این املائی من است؟ این انشائی من است؟ این به من نمی‌آید! من همچنین چیزی می‌نویسم؟! من اصلاً تعجب می‌کنم! گاهی...

خدا رحمت کند مرحوم علامه امینی، مرحوم آقا می‌فرمودند: من وقتی، گاهی اتفاقی می‌افتد، من یاد او می‌افتم، گاهی مرحوم علامه امینی کتاب الغدير نوشت، این حرفها در بعضی از موارد عبارات سنگینی ایشان دارد که به اصطلاح خیلی عبارت، عبارت سنگین و لغات غیر متعارف به کار

برده شده، خود علامه امینی برای مرحوم پدر ما نقل می‌کرد، می‌فرمود: در بعضی از اوقات برای من یک حالی پیش می‌آید شروع می‌کنم به نوشتن، بعد فردایش که نگاه می‌کنم خودم اصلاً معنای لغت را نمی‌فهمم که این چیست؟! رجوع می‌کنم المنجد! رجوع می‌کنم المنجد ببینم این لغتی که من دیروز نوشتم، معنایش چیست؟ بعد می‌بینم! عجب معنای قشنگی است! چه معنایی! بارها و بارها ایشان می‌گفت این قضیه برای من اتفاق می‌افتاد! مرحوم آقا از قول او نقل می‌کردند، درست شد؟!!

خب این چیست مسئله؟! یعنی خب هر کسی در کار خودش، در فن خودش، و در آن شغل خودش، و در حرفه و نحله خودش این مسائل را احساس می‌کند. یک گوشه‌ای به ما نشان دادند و هزاران گوشه را از ما پنهان کردند. باید ما یکی یکی این گوشه‌ها را رد کنیم هی تا برسیم به آن چه را که از دیدگاه ما پنهان است، آن وقت وقتی به آن آخر آخر آخر گوشه و خط رسیدیم، آن وقت می‌فهمیم امام سجاد که می‌فرماید انا الذی عصیت جبار السماء یعنی چه؟ آن موقع، آن موقع ما می‌فهمیم کلام مرحوم آقای حداد را که می‌فرمود: وقتی که به خود نگاه می‌کنم می‌بینم در روی زمین هیچ موجودی پست‌تر و گناهکارتر از من وجود ندارد! این حرف‌ها شعر نیست والله! یک عارفی که این عارف در جای دیگر و در محفل دیگر می‌گفت ما در جایی رفتیم که جبرائیل تصوّرش را نمی‌کند! این عارف بلند می‌شود می‌آید این حرف را می‌زند که وقتی به خود نگاه می‌کنم می‌بینم در روی زمین خدا هیچ انسانی را گناهکارتر از من و پست‌تر از من خلق نکرده! عبارت ایشان من حیا کردم نگفتم پست‌تر از من خلق نکرده! این از آن طرف، از آن طرف وقتی که نگاه به او می‌کند و جلو او را در خود می‌بیند می‌گوید: یک حرف ما، چهار هزار معجزه پیغمبر به پایش نمی‌رسد! این چیست؟ این چیست؟ یکی از حرفهای ما چهار هزار؟ یعنی چه؟ معجزه پیغمبر می‌آید و آن را به طلا تبدیل می‌کند، حرف من می‌آید مس وجود تو را به طلا تبدیل می‌کند. کجا معجزه پیغمبر می‌تواند به این برسد؟ کجا می‌تواند برسد؟ یک نظر من می‌آید تبدیل به اکسیر می‌کند، حال و هوای تو را برمی‌گرداند، اصلاً وضع تو را تغییر می‌دهد، هر دوی آن درست است! هم آن حرف درست است، چون نگاه می‌کند و خودش را در قبال خدا می‌بیند صفر است، می‌بیند صفر است و به این مسئله هم می‌رسد. ما نمی‌رسیم به این مسئله، نرسیدیم، خیلی کار داریم ولی خب او رسیده و درک کرده و دارد درکش را بیان می‌کند: من بدون آن لطف خدا و بدون توجه او از همه بدتر هستم اگر بخواهد به حساب بیاید و به ترازو بخواهد بیاید، من می‌روم آخر صف، از همه عقب تر باید بایستم، چون هیچ ندارم که در قبال خدا عرضه کنم! شما می‌گویید که حتی یک ذره می‌گوید همان یک ذره هم مال او است، وقتی او بگوید که حتی یک ذره هم مال او است، پس خودت چی؟ خودت صفر. حالا بقیه

بالاخره یک خوبی را به خودشان نسبت می‌دهند! آقا این قدر، ما دو درصد خویشیم، ده درصد، معنا این است، ما عرضه آن دو درصد خوبی را نسبت به خودمان هم نداریم، یعنی یک فهمی برای ما آمده یک درکی برای ما آمده، که دیگر انتساب دو درصد را هم از ما گرفته. انتساب ده درصد را هم از ما گرفته. هیچی، من شدم صفر صفر صفر صفر. مثل این که الآن بنده تمام پولهای شما را بگیرم در جیبم بگذارم؛ شما که نگاه می‌کنید به جیب حاج آقا، چقدر، فرض کنید که ماشاءالله پر پول است، ولی خودم که نگاه می‌کنم می‌بینم از همه شما بدبخت‌تر و فقیرتر هستم. می‌گوید: این پولها پس چیست؟! می‌گویم: اینها مال من نیست! مال این و این و آن و آن است! ما فقط اینها، حمّال آن شدیم! دیدگاهی که او نسبت به من دارد دیدگاهی است که من غنی هستم و دیدگاهی که من خودم نسبت به خودم دارم، از همه فقیرتر هستم! هیچی، حتّی این عبا هم مال من نیست! این وقتی که نگاه به خودش می‌کند از آن طرف، وقتی که نگاه به آن طرف می‌کند، نگاه به آن فیض خدا می‌کند، نگاه به آن توفیق خدا می‌کند. نگاه به آن حیثیتی که الآن با این حیثیت در میان مردم ظاهر شده، این را که دیگر نمی‌توان انکار کرد، به آن نگاه می‌کند می‌گوید اگر هر کسی هست بفرما بیاید جلو، حریف می‌طلبم، ملاصدرا بیاید جلو، می‌مالانم او را به هم، بوعلی بیاید می‌مالونم به هم، شیخ طوسی و شیخ انصاری بیاید و علامه حلی می‌مالانم به هم، هر کسی می‌خواهد بیاید جلو، چرا؟ از آن دریچه الآن دارد می‌بیند! آن وقت خودش را نمی‌بیند. حالا آنها را مالوند به هم، کیف می‌کند؟ نه! برای او فرقی نمی‌کند! این قضیه، این جا است. وقتی که آقای مطهری می‌رود پیش ایشان و تمام مشکلاتش را مثل موم حل می‌کند و می‌گذارد جلو، حالش در آن موقع چیست؟ یک خنده‌ها! این عالم آمد و این فیلسوف آمد و دیدی خلاصه حریفش شدیم و این نه، این مال ماها است! او نه، هیچ! همان است، همان است، قبلش، آمدنش، بعدش، همه یکی است! همین طور لبخند می‌زند، قبلش لبخند می‌زد، وسط کار هم لبخند می‌زد، آخرش هم همان لبخند بود! بعد هم از پله‌ها بلند می‌شود می‌آید پایین، به همه می‌گوید سلام علیکم، می‌نشیند چایی‌اش را می‌خورد، انگار نه انگار! نه قضیه‌ای اتفاق افتاده اینها چیست؟ چون این رسیده، این به این مسئله رسیده، ما فقط در یک تصوّر هستیم.

خب دیگر مطلب خیلی به طول انجامید؟ انشاءالله که امیدواریم خداوند ما را به این مبانی و به این حقایق ما را متحقّق کند! معنای متحقّق کردن یعنی این حقیقت را با وجود انسان یکی کند و وحدت بدهد و مصداق این کند و از فیوضات ماه رمضان هم همه را بهره‌مند کند. و نسبت به این مسائل و مطالبی که خداوند قرار داده چشمهای ما را باز کند و ما را موفّق کند به آن چه که نصیب پاکان درگاهش کرده، و برد را آنها کردند! برد را آنها کردند، و فیض را آنها به اصطلاح بردند.

انشاءالله.

در شبهای ماه رمضان، در شبهای قدر، خب رفقا نسبت به مسائل اطلاع دارند! همان روش و شیوه‌ای که در زمان مرحوم آقا بوده ما هم به همان کیفیت عمل می‌کنیم و به خصوص در شب بیست و سوّم که شب قدر است، می‌شود گفت که شب مسلّم قدر، همان شب بیست و سوّم هست و آن دو شب به عنوان تهیّو و مقدّمه برای به دست آوردن استعداد برای درک شب بیست و سوّم خداوند قرار داده و شب بیست و سوّم باید معرفت خدا را بخواهیم، وتوحید را باید بخواهیم، و ولایت امام علیه‌السّلام را باید بخواهیم؛ که شب قدر، همان شب امام علیه‌السّلام است. انشاءالله خدا همه را موفّق کند.